

گوشت علما مسموم است!

نویسنده:

ناصر العمر

مترجم:

محمد محمود اوزی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

تقریظ جناب شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز	۵
پیشگفتار چاپ دوم	۶
پیشگفتار چاپ اول	۷
اسباب طرح این موضوع	۹
جایگاه و فضیلت علما	۹
اهمیت زبان و خطر آن	۱۲
اسباب خوردن گوشت (غیبت) علما	۱۸
۱- غَیْرَت و غَیْرَت:	۱۸
۲- حسد	۱۸
۳- هوای نفس:	۱۸
۴- تقلید:	۱۹
۵- تعصب	۱۹
۶- عالم نماها	۲۰
۷- نفاق و کراهیت داشتن از حق:	۲۱
۸- پیاده نمودن نقشه دشمنان, مانند لادینان و غیره:	۲۱
پیامدهای غیبت علما	۲۲
۱- بدگوئی از عالم سبب رد سخنان حق آنها می شود:	۲۲
۲- بدگوئی از عالم بی اعتبار کردن علم او است:	۲۲
۳- بدگوئی از علما منجر به دوری طلاب از علمای امت می شود:	۲۳
راه حل صحیح و مناسب برای این موضوع	۲۵
اولاً: وظیفه علما	۲۵

-
- دوم: وظیفه ما در قبال علما: ۲۹
- سوم: روش صحیح برای بیان حق بدون اینکه از علما بدگوئی شود: ۳۳
- خاتمه** ۳۷
- اولاً: عدم قداست علما ۳۷
- دوم: در روزهای گذشته تبلیغاتی در مورد اجماع سرداده شد ۳۷
- سوم: چرا اشتباهات علما بیشتر از اشتباهات دیگران جلب توجه می کند؟ ۳۸
- چهارم: از نکوهش در قالب مدح پرهیز ۳۹
- پنجم: کسیکه با علما بی ادبی کند، دیر یا زود به سزای خود می رسد ۳۹
- ششم: علما و طلاب علم تقوا پیشه کنند ۴۰
- هفتم: از عمومیت دادن پرهیز ۴۰
- هشتم: در آخر به کسانی که در مورد علما سخن می رانند می گویم: ۴۱

تقریظ جناب شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وأصحابه ومن اهتدى بهداه.
أما بعد:

جزوه (گوشت علما مسموم است.) که توسط شیخ علامه، ناصر بن سلیمان العمر جمع آوری شده، کتابچه نفیس و مفیدیست که مؤلف با ایراد دلائل مورد نیاز شرعی و گفتار دانشمندان، در مورد غیبت و ریختن آبروی علما هشدار می دهد، خداوند به مؤلف اجر و ثواب فراوان عطا فرماید. اینجانب مطالعه و استفاده از این جزوه را به طلاب توصیه می کنم و اینکه جهت پیروی از اوامر خداوند که می فرماید: ﴿وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا﴾ (حجرات: آیه ۱۲) = و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند. و حفظ خود از شریزرگ و عواقب وخیم غیبت، کلاً زبان خود را از غیبت برادران مسلمانان مخصوصاً علما بازدارند، و در این موضوع هیچ صنفی استثنا داده نمی شود مگر کسانی که با دلائل شرعی مستثنی شوند که بعضی آنها را در دو بیت چنین بیان کرده اند:

الذم ليس بغيبة في ستة متظلم ومعرف ومحذر
ولمظهر فسقا ومستفت ومن طلب الإعانة في إزالة منكر^۱

خداوند همه ما را در آنچه رضایش در آن است موفق گرداند، و ما را از شر نفس و گناهانمان به خود پناه دهد، همانا او گشاده دشت و بخشاینده است.
وصلی الله وسلم علی نبینا محمد و آله.

عبدالعزیز بن عبد الله بن باز

رئیس کل اداره های تحقیقات علمی.

هیئتهای فتوا و نشر فرهنگ اسلامی و ارشاد.

۱ در شش مورد غیبت مباح است: ۱- هنگام شکایت از ظلم کسی ۲- هنگام معرفی کسی که به نقصی معروف باشد و نتوان او را معرفی کرد مگر با ذکر نقصش مثل (لنگ، نابینا...) ۳- موقع هشدار دادن از شرارت شخص شرور ۴- غیبت کسی که آشکارا مرتکب گناه می شود ۵- هنگام درخواست فتوا (پدرم، برادرم...) به من ظلم می کنند آیا حق دارد؟ ۶- هنگام درخواست کمک
در از بین بردن کار ناشایست کسی، در این موقع جائز است نام خلافکار را ذکر کرد.

پیشگفتار چاپ دوم

الحمد لله حمدا كثيرا مباركا فيه كما يحب ربنا ويرضى، وأصلي وأسلم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين أما بعد:

همه از مقام و منزلت علما آگاهند، زیرا که خداوند آنها را از جایگاه خاصی برخوردار نموده، و از آنجائیکه بسیاری از مردم به این موضوع اهمیت نمی دهند اشتباهاتی در طرز تفکر و رفتار آنها رخ داده است، لذا این جزوه برای دومین بار به چاپ می رسد.

مطالعه کامل و تقریظ بر این جزوه توسط علامه، و امام آگاه ابی عبدالله عبدالعزیز بن عبدالله بن باز که خداوند حفظش کند و در عمرش برکت دهد باعث افتخار اینجانب و افزایش ارزش این کتابچه شده است خداوند بهترین اجر و ثواب را به او ارزانی فرماید.

از خداوند می خواهم که در این عمل اخلاص نهد و برای نویسنده، خواننده، دارنده و گیرنده آن مفید گرداند.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه أجمعین.

ریاض ۱۸ / ۴ / ۱۴۱۳ هـ

پیشگفتار چاپ اول

إن الحمد لله، نحمده، ونستعينه، ونستغفره، ونستهديه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، صلى الله عليه وعلى آله وصحبه، وسلم تسليما كثيرا.

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ١٠٢)

﴿يَتَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ۖ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (نساء: ١)

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۚ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (الأحزاب: ٧٠، ٧١)

أما بعد:

موضوعی هست که بخاطر نیاز مبرم و پیامدهای ناگواری که به همراه دارد، شایسته بررسی و آگاهی دادن نسبت به آن است. بیداری اسلامی برای اینکه از داخل هدف قرار نگیرد احتیاج به ارشاد و آگاهی دارد.

فالنار تأكل بعضها ان لم تجد ما تأكله

شعله های آتش اگر چیزی را برای سوزاندن نیابند، همدیگر را می سوزانند.

از این می ترسم که این بیداری اسلامی مبارکه، چنانچه توجیه و ارشاد نشود قبل از اینکه از طرف دشمن هدف قرارگیرد خودشان یکدیگر را نشانه گیرند.

قبل از شروع موضوع، توجهتان را به حادثه ای جلب می کنم:

سال گذشته شنیدم که بعضی از جوانان منسوب به بیداری اسلامی، هنگام ملاقات درمناسبتهای مختلف بیشتر بحثشان در مورد علماست، یا بهتراست بگوئیم طلاب علم و نه علما، در مورد آنها اظهار نظر کرده و مدح و ذمشان می کنند، متأثرشدم و به مطالعه و بحث

در کتابهای گذشتگان پرداختم و با خود می گفتم آیا جوانان و علمای پیشین چنین کاری را انجام می دادند؟

بحثنی را در این مورد جمع آوری کردم و در یکی از دانشگاهها به ایراد آن پرداختم، اما چون موضوع بخوبی آماده نشده بود از انتشار آن عذرخواستم.

زمان گذشت و روزگار آبیستن آزار یکی از علما با ریختن آبروی وی شد و آن خود ضربه محکمی به هر عالم و طلبه ای بود که ما را آزرده خاطر و اندوهناک کرد و خواب را از چشمان گرفت، بعضی از برادران که سخنرانی راجع به این موضوع را شنیده بودند درخواست منتشر شدن آن را کردند که چون موضوع را کامل نمی دیدم پوزش خواستم. تا اینکه رویدادهای تلخ اخیر و فتنه هائی همچون شب تاریک که در این روزها گلوی ما را می فشارد پدیدن گرفت که نتیجه اش چه می تواند باشد؟

نتیجه همان بود که دشمنان می خواستند، خوردن گوشت (غیبت) علما را به خود روا دانستند، در این میان تنها به ریختن آبروی طلاب و مبلغین اکتفا نشد، بلکه آغازی بود برای هر کس و ناکسی حتی عوام الناس و منافقین و لا دینان که بر ضد علما گستاخی کنند، و کمتر جلسه ای از غیبت یکی از علما پاک بود، با خود گفتم هنگام نیاز به آگاهی دادن تأخیر در آن جائز نیست، این بود که این چند سطر را جهت آگاهی و ارشاد و هشدار از بد گوئی علما و سخنراندن در ریختن آبروی آنها نوشتم و حتی الامکان سعی کردم بطریقه ای صحیح و موافق با روش اهل سنت و جماعت به معالجه این موضوع پردازم.

خداوند رحمت کند ابن عساکر را که می گوید: ای برادر، خداوند ما را در راه رضای خود موفق فرماید، و ما را از کسانی گرداند که خشیت او را در دل داشته باشیم و چنانکه باید، تقوا را رعایت کنیم، و بدان که گوشت علما مسموم است و سنت الهی در رسوائی کم کنندگان ارزش علما روشن است، و کسیکه زبانش را به بد گوئی علما باز کند خداوند او را قبل از مرگ به سیاهی دل مبتلا می کند ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور: آیه ۶۳) = آنان که از فرمان او سر پیچی می کنند باید بترسند که مبدا فتنه ای دامنه شان را بگیرد یا عذابی درد آور به آنها برسد.

و موضوع "گوشت علما مسموم است" طولانی، و مسائل آن زیاد است، اما حتی الامکان سعی خواهیم کرد آن را مختصر، و از سینه ریز به گلوبند بسنده کنم.

اسباب طرح این موضوع

اسباب طرح این موضوع را می توان در عناوین زیر خلاصه کرد:

۱. وجوب احترام و بزرگداشت علما، زیرا که علما در اسلام از جایگاه خاصی برخوردارند.
۲. سهل انگاری بسیاری از مردم در این موضوع.
۳. غیبت ناخودآگاه بعضی از طلاب از علمائشان.
۴. عدم آگاهی بسیاری از مبلغان از روش صحیح در معالجه این موضوع.
۵. حمله شدید و سازمان یافته منافقین و لادینان به علمائمان، که از اربابانشان یهود و مسیحیان پیروی می کنند.

جایگاه و فضیلت علما

خداوند می فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر: آیه ۹) آیا آنهایی که می دانند با آنهایی که نمی دانند برابرند؟، و می فرماید: ﴿إِنَّمَا تَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر آیه ۲۸) = هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از خدا ترس آمیخته با تعظیم دارند. و می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: آیه ۵۹) = ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و والو الامر خویش را. و بنا به گفته اهل علم منظور از اولوالامر علما می باشد و بعضی از مفسرین اولوالامر را به علما و امرا تفسیر کرده اند و خداوند می فرماید: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ (مجادله: آیه ۱۱) = خداوند آنها را که

ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنها داده شده درجات عظیمی می بخشد. و می فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (آل عمران: ۱۸) = خداوند گواهی می دهد که معبودی بحق جز او نیست، و (همچنین) ملائکه، و صاحبان دانش که همواره قیام به عدالت دارند نیز شهادت می دهند که معبودی بحق جز او نیست، که هم او توانا و حکیم است.

بخاری و مسلم از معاویه رضی الله عنه روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: "من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین" (۱) کسیکه خداوند برای او خیری بخواهد، در دین دانایش می کند. ابن منیر همچنانکه ابن حجر از او نقل می کند می گوید "کسیکه خداوند در دین دانایش نکند برایش خیری نخواست است" ابو درداء از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود "فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر الکواکب لیلۃ البدر، العلماء هم ورثة الأنبیاء، إن الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما، إنما ورثوا العلم، فمن أخذ به، فقد أخذ بحظ وافر" (۲) برتری عالم نسبت به عابد همانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است، علما وارث پیامبران و پیامبران دینار و

درهمی را از خود به ارث نگذاشته اند، تنها چیزی که از خود به ارث گذاشته اند علم است، پس کسیکه آن را بچنگ آورد بهره فراوان برده است. و از جمله عقائد اهل سنت و جماعت همچنانکه شیخ عبدالرحمن بن سعدی رحمت الله علیه می گوید: پرستش خدا بوسیله احترام علماست یعنی اهل سنت و جماعت با احترام و بزرگداشت علما به خدای عزوجل تقرب می جویند.

حسن می گوید: می گفتند: مرگ عالم شکافی در اسلام بوجود می آورد که هر چه زما ن بگذرد چیزی آن را پر نمی کند. اوزاعی می گوید: از نظر ما، مردم در علما خلاصه می شوند. سفیان ثوری می فرماید: بودن یک فقیه بر قله کوهی خود یک جمعیت است.

و شاعر در حول و حوش این معنی می گوید:

۱ روایت ابوداود، ترمذی و دارمی، درجه حدیث: حسن

۲ روایت ابوداود، ترمذی و دارمی، درجه حدیث: حسن

الناس من جهة التمثال أكفاء أبوهم آدم والأم حواء
مردم از نظر شکل ظاهری با هم برابرند زیرا که پدرشان آدم و مادرشان حواست.

فإن يكن لهم في أصلهم نسب
يفخرون به فالطين والماء
اگر افتخار مردم به اصل و نسبشان نبود چیزی جز آب و خاک نبودند.

ما الفضل الا لاهل العلم انهم
على الهدى لمن استهدي أدلاء
برتری از آن علماست که هدایت یافتگانند و راهنمای هدایت جویان.

وقدر كل امرئ ما كان يحسنه
والجاهلون لأهل العلم أعداء

قدر و منزلت هر کس وابسته به عمل نیکوست که انجام می دهد، و نادانان دشمن
عالمانند.

این آیات کریمه و سخنان ماندگار بیان کننده جایگاه بزرگ و درجات بلند است که
علما از آن برخوردارند، در نتیجه واجب است که مردم با رعایت احترام، بزرگداشت، قدر
دانی و حفظ حرمت علما منزلت آنها را پاس بدارند. خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ يُعْظِمِ
حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ (حج: آیه ۳۰) = هر کس بر نامه الهی را بزرگ دارد ،
نزد پروردگارش برایش بهتر است و می فرماید: ﴿وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى
الْقُلُوبِ﴾ (حج: آیه ۳۲) = هر کس شعائر خدا را بزرگ دارد، این کار نشانه پرهیزگاری
دلهاست. و شعیره همچنانکه علما گفته اند هر چیز است که خداوند فضیلت آن را اعلام،
و امر به احترام آن کرده است، و تردیدی نیست که علما به دلالت آیات و نصوص گذشته در
درجه اول شامل آنچه را که خداوند فضیلت آن را اعلام، و امر به احترام آن کرده است
می شوند. پس ناسزا گفتن به علما و اذیت آنها کوتاهی در احترام شعائر الله است، و چه
رساست سخن یکی از دانشمندان که می گوید: "ریختن آبروی علما انسان را بر سر گودالی
از گودالهای جهنم قرار می دهد" از دلالتی که گویای خطرناک بودن آزار چراغان
(علمای) امت است حدیثی است که بخاری آن را از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند

که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند " قال الله عز وجل في الحديث القدسي: من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب" خداوند عزوجل در حدیث قدسی می فرماید: کسیکه با یکی از اولیای من دشمنی ورزد با او وارد جنگ می شوم.

خواننده گرامی: همه ما می دانیم که اگر ربا خوار دست از جرم بزرگ رباخواری نکشد و توبه نکند خداوند با او وارد جنگ می شود، همه این را درک کرده ایم، اما آیا این را نیز می دانیم که هر کس اولیاء خدا را بیازارد با خداوند وارد جنگ شده است، چنانکه حدیث سابق بیان کننده این مسئله بود؟ آیا زمانی که خواستیم در مورد یکی از علما سخن برانیم این هشدار شدید را بخاطر می آوریم؟ خطیب بغدادی از ابی حنیفه و شافعی رحمت الله علیهما روایت می کند که فرمودند: " اگر فقهاء اولیاء الله نباشند دیگر ولی اللهی وجود ندارد " شافعی می فرماید: " فقهای درستکار " یعنی منظور از فقهاء، علمای درستکارند. ابن عباس رضی الله عنهما می فرماید: " کسیکه فقیهی را بیازارد پیامبر خدا را آزرده است و کسیکه پیامبر خدا را بیازارد خدای عزوجل را آزرده است "

امیدوارم که آیات و نصوص سابق بیان کننده فضیلت علما و یاد آوری بعضی از حقوقی که بر گردن ما دارند باشد.

اهمیت زبان و خطر آن

در این فاصله جهت اینکه زمینه را برای بیان امتیاز نعمت زبان هموار سازم لازم دانستم در مورد خطرات زبان تذکراتی داده باشم زیرا که عمیقاً در این موضوع سهل انگاری، و در نگهداری زبان از لغزش، غفلت و ورزیده ایم، این عضوی که خداوند بخاطرش بر ما منت می نهد، از جمله دلائلی که به عظمت این عضو دلالت می دهد سخنیست که خداوند از زبان موسی بازگو می کند، و می فرماید: ﴿وَأَحْلَلْ عُقَدَةَ مِّن لِّسَانِي﴾ (طه: ۲۷) = و گره از زبانم بگشای. و می فرماید: ﴿وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي﴾ (الشعراء: آیه ۱۳)، = و (می ترسم که زبانم گشاده نشود. و از زبا هارون می فرماید: ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا﴾ (القصص: آیه ۳۴) و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است. و با یاد آوری احسانش نسبت به

بندگانش می فرماید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿۸﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿۹﴾﴾ (بلد: ۸، ۹= آيا
برای او دو چشم قرار ندادیم، و یک زبان و دو لب.

بعنوان مثال اگر در وضعیت محرومان از این نعمت که (لالها) باشند دقت کنیم متوجه
اهمیت این نعمت الهی خواهیم شد، آیا یک شخص گنگ می تواند آنچه را در دل دارد
بیان کند؟ او برای اظهار آنچه را که در دل دارد باید بسیاری از اعضای بدن خود را بکار
گیرد که با وجود این باز هم نمی تواند منظور را برساند و اگر نیز بتواند به زحمت خواهد
توانست. پس زبان یکی از بزرگترین نعمتها و فضائل الهی برماست، که آیا در نگهداری آن
کوشیده ایم؟ و آیا آن را در امور خیر استفاده، و از افتراء و غیبت علماء و دیگران دور داشته
ایم؟

دلایل شرعی دال بر خطرناک بودن این عضو (زبان) بوده و اینکه سهل انگاری در حفظ
آن خسارت سنگینی را در پی خواهد داشت، خداوند در مورد آن خبر دروغ می فرماید: ﴿إِذْ
تَلَقَوْنَهُ بِالْأَسْنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ
عَظِيمٌ ﴿۱۵﴾﴾ (نور: ۱۵) = آنگاه که آن سخن را از دهان یکدیگر می گرفتید و چیزی بر زبان
می راندید که در باره آن هیچ نمی دانستید، و آن را کوچک می پنداشتید در حالیکه نزد
خدا بزرگ است.

و در مورد منافقین می فرماید: ﴿فَإِذَا ذَهَبَ الْحَافِرُ سَلَقُوكُم بِالْأَسْنَةِ حِدَادٍ ﴿۱۹﴾﴾
(احزاب: من آیه ۱۹) = اما وقتی حالت خوف و ترس فرو نشست، زبانهای تند و خشن خود را
با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می گشایند. و می فرماید: ﴿يَقُولُونَ بِالْأَسْنَتِهِمْ مَا لَيْسَ
فِي قُلُوبِهِمْ ﴿۱۱﴾﴾ (فتح: آیه ۱۱) = به زبان خود چیزی می گویند که در دلشان نیست. و می فرماید:
﴿وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى ﴿۶۲﴾﴾ (النحل: آیه ۶۲) = و زبانشان به دروغ
می گوید سرانجام نیکی دارند. لذا به نگهداری زبان امر، و نسبت به افسار گسیختگی آن
هشدار داده شده: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿۷۰﴾﴾. (احزاب: ۷۰) =

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و سخن درست بگویید. ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ (ق: آیه ۱۸) = انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر اینکه همان دم، ملائکه ای مراقب و آماده بر انجام مأموریت (وضبط آن است) ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (الإسراء: آیه ۳۶) = از پی آنچه ندانی که چیست مرو. و در حدیثی که در صحت آن اتفاق نظر وجود دارد می فرمایند: «من يضمن لي ما بين لحييه وما بين فخذيه أضمن له الجنة»^(۱). کسیکه متعهد شود زبان، و شرمگاهش را از حرام نگهدارد، بهشت را برایش متعهد می شوم.

خیلی از مردم خصوصاً اهل دین شرمگاه خود را از حرام حفظ می کنند که این خود توفیق و نعمت بزرگ الهیست. اما آیا زبانشان را از گفتار حرام نگه می دارند؟ آیا هست که روزی را پشت سر گذاریم و در آن مرتکب غیبت شخص مسلمانی خواه عالم یا غیر عالم نشویم؟ هریک از ما باید اعمال خود را خصوصاً در امر مهم زبان حسابرسی کند تا در پیرو رهنمود، و پرهیز از تهدید پیامبر صلی الله علیه وسلم که می فرماید: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده» متفق علیه = مسلمان کسیست که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و فرمایشات آنحضرت مانند «إن العبد ليتكلم بالكلمة ما يتبين فيها يزل بها في النار أبعد مما بين المشرق والمغرب» متفق علیه = شخص بخاطر تلفظ کلمه ای که صحت آن معلوم نیست به اندازه مسافت مشرق و مغرب به جهنم می افتد. وضعیت خود را در این بخش اصلاح نمائیم.

چه حکیمانه گفت شاعر:

يصاب الفتى من عثرة بلسانه وليس يصاب المرء من عثرة الرجل
 انسان از لغزشهای زبانش آسیب می بیند، و نه از لغزشهای پایش.
 فعثرته بالقول تذهب رأسه وعثرته بالرجل تبرأ على مهل
 لغزش زبان سر را از تن جدا می کند، و لغزش پا بمرور بهبود می یابد

^۱ - روایت ترمذی، و آلبانی آن را در ارواء الغلیل صحیح دانسته است

دیگری می گوید:

احفظ لسانك أيها الإنسان لا يلدغك إنه ثعبان
ای بنی آدم زبان همانند مار است پس آن را نگهدار تا تو را نگزد.
کم في المقابر من قتيل لسانه كانت تهاب لقاءه الشجعان
چه زیادند کشته های زبان در قبرستانها که روزی دلیران از آنها در هراس بودند.
وشاعر دیگر می گوید:

الصمت زين والسكوت شجاعة فإذا نطقت فلا تكن مكثراً
سکوت غیرارادی زینت و سکوت ارادی شجاعت است، پس هنگام سخن گفتن
زیاده روی نکن.

فإذا ندمت على سكوتك مرة فلتندمن على الكلام مراراً
اگر یک بار از سکوت پشیمان شوی، بارها از گفتن پشیمان می شوی.
حاتم اصم می گوید: اگر خبرنگاری نزدت آید تا سخنان تو را بنویسد پرهیز می کنی،
درحالیکه سخنانت بر خدا عرضه می شود و پرهیز نمی کنی.
در اینجا لازم است که بگوئیم:

اگر گفتیم غیبت علما بدترین و زشت ترین انواع غیبت است دلیل بر این نیست که
خوردن گوشت (غیبت) دیگران اشکالی ندارد، بلکه آن نیز حرام است. خداوند می فرماید:
﴿وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَنُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾.
(حجرات: آیه ۱۲) = و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد
که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهیت دارید. و
می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا
بُهْتِنًا وَإِنَّمَا مُبِينًا﴾. (احزاب: ۵۸)، = و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بی هیچ
گناهی که کرده باشند می آزارند، تهمت و گناه آشکاری را بر دوش می کشند. ورسول الله
صلی الله علیه وسلم با بیان این مطلب می فرمایند: «كل المسلم على المسلم حرام: دمه وماله
وعرضه» روایت مسلم.

جان و مال و آبروی هر مسلمانی نسبت به مسلمان دیگر حرام است. و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حجة الوداع فرمودند: «إن دماءكم وأموالكم وأعراضكم حرام عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا، ألا هل بلغت» متفق علیه.

جان و مال و آبروی شما بر یکدیگر حرام است همانند این روز و این ماه و این شهر، آیا ابلاغ کردم. و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «أتدرون ما الغيبة قالوا الله ورسوله أعلم قال: ذكرك أخاك بما يكره!! قيل: أ رأيت إن كان في أخي ما أقول؟ قال: إن كان فيه ما تقول فقد اغتبتة، وإن لم يكن فيه ما تقول فقد بهتة» روایت مسلم.

آیا می دانید غیبت چیست، گفتند: خدا و رسولش آگاهتر است، آنحضرت فرمود: (غیبت یعنی) اینکه برادر (مسلمان) را به چیزی یاد کنی که دوست نداشته باشد، گفتند: اگر آنگونه باشد؟ فرمود: اگر آنگونه باشد که می گوئی غیبتش کردی و اگر نباشد به او تهمت زدی.

و ابوداود در سنن خود از انس ابن مالک روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «لما عرج بي مررت بقوم لهم أظفار من نحاس، يخمشون وجوههم وصدورهم. فقلت: من هؤلاء يا جبريل؟ قال: هؤلاء الذين يأكلون لحوم الناس، ويقعون في أعراضهم»^(۱).

موقعی که به معراج برده شدم از عده ای گذشتم که ناخنهایی از مس داشتند و صورت و سینه های خود را می خراشیدند گفتم: ای جبرائیل، اینها کیستند؟ فرمود: اینها کسانیند که غیبت مردم می کنند و آبروی آنها را می ریزند. با این وجود، حال کسیکه آبروی علما را می ریزد چگونه می تواند باشد، حقاً که حرمت شکنی زشتیست.

ابن قیم در مضمون این مطلب سخن نفیسی دارد که سزاوار است با آب چشم نوشته شود، زیرا دقیقاً با رفتار بسیاری از طلاب مطابقت می کند. ایشان می گویند: چه زیادند کسانیکه از ظلم و زشتیها پرهیز می کنند اما زبانشان آبروی زنده ها و مرده ها را از بین می برد و به آنچه می گویند اهمیت نمی دهند.

^۱ - روایت ابوداود، و البانی در صحیح الجامع آن را صحیح دانسته است

بعد از این مقدمه مهم به اصل موضوع می پردازیم و اولین موضوعی که به بحث خواهیم گذاشت عنوانش هست:

اسباب خوردن گوشت (غیبت) علما

۱- غیرت و غیرت:

غیرت بافتحه خصلتست پسندیده، و آن عبارت است از تعصب و انفعال بخاطر دین و حرمت الله، اما این خصلت اگر کنترل نشود ممکن است اندک اندک و ناخودآگاه منجر به خوردن گوشت (غیبت) علما شود.

اما غیرت با کسره- خصلتست ناپسند که هم ردیف حسد است و منظور از آن، سخنان همتایان (علما) نسبت به یکدیگر است. لذا امام ذهبی می گوید: "نباید به سخنان همتایان در مورد یکدیگر اهمیت داد خصوصاً هنگامیکه ناشی از حسد، مذهب و هوای نفس بوده باشد".

۲- حسد

حسد، واز جمله رقابت در جاه و مال، چشم و گوش را می بندد و ممکن است همتایان، بخاطر نزدیک کردن خود به حکام و یا رسیدن به جاه و مال، نسبت به یکدیگر تعدی، و عیب جوئی کنند.

۳- هوای نفس:

بعضی از آنهائیکه غیبت علما می کنند اخلاص نیت ندارند، بلکه دنباله روی از هوای نفس آنها را بسوی غیبت علما سوق داده است. پیروی از هوای نفس نتیجه مثبتی به همراه نخواهد داشت. خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (ص:

آیه ۲۶) = و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. و می فرماید: ﴿فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ﴾ (قصص: آیه ۵۰) = پس اگر اجابت نکردند، بدان که از پی هوای نفس خویش می روند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید "کسیکه پیرو هوای نفس است، هوای نفس چشم و گوشش را می بندد" گذشتگان می گفتند: از دو گروه پرهیزید: هوا پرست که هوای نفس او را به فتنه انداخته و دنیا پرست که دنیا چشمش را بسته است"

۴- تقلید:

خداوند مشرکان را از تقلید پدرانشان در گمراهی سرزنش می کند (آنگاه که گفتند): ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّهْتَدُونَ﴾ (زخرف: آیه ۲۲) = ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم، و ما از پی آنها می رویم.

هر نوع تقلید ناپسند نیست بلکه انواع مختلف دارد که علما آن را بیان کرده اند، اما آنچه که اینجا در موردش هشدار می دهم تقلیدیست که منجر به غیبت علما می شود، گاهی اوقات وقتی از کسیکه غیبت یکی از علما را می کند، می پرسی: آیا به صحبت این عالم گوش داده ای؟ می گوید: نه بخدا! می گوئی: پس از کجا می دانی که کردار و گفتار وی چنین و چنان است! می گوید: فلانی به من گفت!^(۱) چگونه به این آسانی، با تقلید از فلان شخص وبدون رعایت حرمت علما از آنها عیبجویی می کند!

ابن مسعود می گوید: " مواظب باشید در دینتان از کسی تقلید نکنید، که اگر ایمان آورد ایمان بیاورید و اگر کفر ورزید کفر بورزید، وبدانید که در شر الگوئی نیست." ابو حنیفه می گوید: "جائز نیست کسی از کتابم فتوا دهد مگر اینکه بداند فتوایم بر چه اساسی بوده است." امام احمد می گوید: " در دین از دیگران تقلید کردن دلیل بر عدم آگاهی کافست."

۵- تعصب

با بررسی گفتار کسانی که در مورد علما بدگوئی می کنند مخصوصاً طلاب و مبلغان، به این نتیجه رسیدم که یکی از آشکارترین عوامل این رفتار تعصب بوده، که در نتیجه گروه گرائی پدید می آید، گروه گرائی نسبت به مذهب، حزب، قبیله و یا وطن، گروه گرائی در دائره تنگی که مسلمانان را پراکنده و فرقه فرقه کرده است، حتی نسبت به بعضی از آنها این سخن شاعر صدق می کند که می گوید:

^۱ - منظور این نیست که فلانی سخنش را برایش نقل کرده است، زیرا که اگر گوینده مورد اعتماد باشد آن خود سند و مصدریست صحیح، بلکه منظور آنست که چون فلانی ناسزا گفته او نیز با تقلید از او وبدون تأکد از صحت وسقم آن سخن او نیز ناسزا می گوید

وهل أنا إلا من غزیه إن غوت غویت وإن ترشد غزیه أُرشد
 آیا من جز از غزیه^(۱). می توانم باشم که اگر به بیراهه روند بیراهه روم، و اگر راه
 راست روند، راه راست روم.

شنیدم بعضی از طلابی که از برخی علما عیبجوئی می کردند، ناگهان تغییر موضع داده
 و از آنها تمجید می کنند، زیرا که شنیده بودند.

فلانی از آنها تعریف می کند. سبحان من یغیر الاحوال! اگر کسانی که نسبت به آنها
 تعصب به خرج می دهند گمراه شوند، آنان نیز به پیروی از آنها گمراه شده، و اگر راه
 صحیح را درپیش گیرند آنها نیز همراهشان راه صحیح را در پیش می گیرند. حقیقاً که بعضی
 از طلاب و مبلغان عقل خود را به دیگری سپرده و در امور دینشان از دیگران تقلید می کنند.
 چندی پیش دیدیم کسانی را که از علمای کشور خود طرفداری کرده و علمای
 دیگر کشورها را مورد انتقاد قرار می دهند! سبحان الله! مگر کشورهای اسلامی همه یکی
 نیستند؟! این یک نوع تعصب منفیست! آیا این ظلم نیست که اهل شرق به علمای شرق،
 و اهل غرب به علمای غرب، و اهل میانه به علمای میانه تعصب بورزند؟! این نوع تعصب با
 روش صحیحی که مقتضی قبول حق بدون در نظر گرفتن گوینده آن است در تضاد می
 باشد. لذا ابو حامد غزالی در نکوهش تعصب می گوید: "سبک مغزان حق را با در کنار
 بزرگان بودن می شناسند، نه بزرگان را با در کنار حق بودن."

۶- عالم نماها^(۲)

عالم نماها در این زمان زیاد شده اند، بگونه ای که مشاهده می شود جوانی در عنفوان
 جوانی جهت انتقاد و ابطال آراء علما و تقویت نظراتش، خود را در جایگاه علما قرار می
 دهد، که اینچنین عملکردی خطرناک است و نادانترین مردم کسانیند که آنگونه که باید
 خود را نمی شناسند و پا را از حد و مرز خود فراتر می نهند.

^۱- غزیه: قبیله ای است از طیب و هوازن (مترجم)

^۲- منظور از عالم نماها کسانی اند که با مطالعه چند کتاب خود را در صف علما قرار می دهند (مترجم)

۷- نفاق و کراهیت داشتن از حق:

خداوند در مورد منافقین می فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾. (بقره: آیه ۱۰) = در دلهاشان مرضی است و خدا نیز بر مرضشان بیفزوده است. ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾. (بقره: ۱۴) = و چون به مؤمنان می رسند ، می گویند: ایمان آورده ایم و چون با شیطانهای خویش خلوت می کنند ، می گویند: ما با شما هستیم ، ما آنها را مسخره می کنیم. گروههای منافقین از لا دینان گرفته تا تجددگراها، ملیگراها و امثالشان که کراهیت حق را در دل دارند از بدترین غیبت کنندگان علما هستند زیرا که دلهایشان آلوده، و از حق و اهل آن نفرت دارند. بسیار تأسف خوردم موقعی که در مجلسی از مجالس، یکی از این منافقین زبانش را به غیبت علما دراز کرده بود، و بعضی از خوبان نیز ناخود آگاه از آنها تقلید، و با آنان هم صدا شدند که همانجا خط بطلان به حرفهایش زده شد. این روزها لا دینان در مورد علمائمان حرفهای زشتی می زنند که قلم از نوشتنش باز می ایستد که این دلیل تباهی دلها و دشمنی آنان با وارثین پیغمبران و حقی که بهمراه دارند می باشد .

۸- پیاده نمون نقشه دشمنان، مانند لا دینان و غیره:

لا دینان که خدا ذلیلشان کند پی برده اند که تا زمانی که علما در جامعه دارای هیئت و هیبتند جایی برای آنها باقی نمی ماند لذا به ناسزا گفتن علما پرداخته و شروع کردند به زشت نشان دادن چهره آنها، و خورد کردن شخصیتشان با دسیسه و عیبجوئی و دروغ، من این را گراف و بدون دلیل نمی گویم، این چیز است که افرادی مورد اعتماد در باره لا دینان نقل کرده اند، که آنها سخنانی را در مورد علما بزبان می آورند که برای عامه مردم قابل قبول نیست تا چه رسد به طلاب. در این باره توضیحات بیشتری داده خواهد شد.

پیامدهای غیبت علما

غیبت و ریختن آبروی علما، عواقب وخیم، نتایج خطرناک، و آثار نامطلوبی را از خود بر جای خواهد گذاشت و چنانچه کسی در رخدادها بیندیشد، وسعه صدر داشته و دورنگر باشد به آن آثار نامطلوب پی خواهد برد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- بدگوئی از عالم سبب رد سخنان حق آنها می شود:

بدگوئی از عالم مانند بدگوئی از یک فرد عامی نیست، بلکه زخمیست که اثر عمیقی را از خود بر جای می گذارد و از مرز فردی فراتر رفته و منجر به رد حقی می شود که عالم به همراه دارد، لذا مشرکین از این فرصت استفاده کرده و در مرحله اول در مورد اسلام عیب گیری نکردند بلکه اتهاماتی را به شخص پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد نمودند زیرا یقیناً می دانستند که اگر موفق به خدشه دار کردن چهره پیامبر صلی الله علیه و سلم در اذهان عمومی شوند دیگر کسی کلام حق او را قبول نمی کند، لذا گفتند: که وی ساحر، کاهن، و دیوانه... است که بحمد الله همه آنها بشکست انجامید - این اتهامات مشرکین در حالی بود که قبل از بعثت، پیامبر را به امانت دار، راستگو، داور، و مرد معتمد وصف می کردند. چه چیزی بعد از بعثت تغییر کرد؟ وجه چیزی پیامبر را تبدیل به کاهن، دیوانه، و ساحر کرد؟ او همان بود که بود. اما آنها با وی بعنوان اینکه او پیامبر دارند شریعت است می جنگیدند، و این را می دانستند که اگر توانستند چهره او را در اذهان مردم خدشه دار کنند در پراکنده کردن مردم از پیامبر صلی الله علیه و سلم و دین او موفق شده اند، و این همان روشیست که امروزه منافقین در پیش گرفته اند.

۲- بدگوئی از عالم بی اعتبار کردن علم او است:

از آنجائیکه علما میراث بران پیامبرانند، پس علم میراث پیغمبران است، و بی اعتبار کردن عالم، بی اعتبار کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم است، و این همان معنای سخن ابن عباس است که می گوید: " کسیکه فقیهی را بیازارد پیامبر خدا را آزرده است و کسیکه پیامبر خدا را بیازارد خدای عزوجل را آزرده است " و کسیکه این علم را بی اعتبار کند میراث پیامبر صلی الله علیه و سلم را بی اعتبار کرده، و ندانسته اسلام را از اعتبار ساقط نموده است.

۳- بدگوئی از علما منجر به دوری طلاب از علمای امت می‌شود:

در چنین حالتی طلاب مسیر را بدون رهبری طی خواهند کرد که با اشتباهات و خطرات مواجه خواهند شد و به لغزشها و کجیها خواهند افتاد، و این همان چیز است که امروزه از آن در مورد جوانان خود هراس داریم.

عیبجویی از علما کم ارزش کردن آنها نزد توده مردم است:

و همچنین از بین بردن هیبت و بهای آنها از دل مردم می‌باشد، و این باعث خوشحالی دشمنان خدا می‌شود، یکی از رؤسای نیست شده در یکی از کشورهای عربی که از وسائل تبلیغاتی خود برضد علما استفاده می‌کرد، در حال بی باکی و مسخره از آنها می‌گفت: "عالم... شیخ.. دو جوجه به او بده به هر چه می‌خواهی فتوا می‌دهد."

در بسیاری از کشورهای اسلامی علما ارزش خود را نزد توده مردم از دست داده اند، به یکی از آن کشورها سفر کردم و هنگامیکه از مردم پرس جوی علما را کردم دریافتیم که آنها اصلاً علما را نمی‌شناسند و به آنها اهمیتی نمی‌دهند، این به این دلیل است که لادینان با نشانه گرفتن تیرهای خود به طرف علما، چهره آنها را مخدوش، و شخصیتشان را خورد کرده اند بگونه ای که در نظر بسیاری از مردم آنها کالاهائی غیر قابل استفاده اند.

پیاده شدن نقشه دشمنان:

از جمله مثال زنده آن، بدگوئی از افراد وابسته به ستاد امر به معروف و نهی از منکر، قضات و مبلغین است.

اما در مورد افراد وابسته به ستاد امر به معروف و نهی از منکر که بسیاری از آنها طلاب هستند، خون و آبروی آنها مباح گشته آنگونه که عامه مردم از منافقین گرفته تا لادینان و در مواردی طلاب زبانشان را نسبت به آنها دراز می‌کنند، هنگامیکه با آنها در مجالسشان می‌نشینی حرفهای بدی را درباره ستاد امر به معروف و نهی از منکر می‌شنوی که: افراد ستاد اشتباه کردند.. افراد ستاد چنین کردند.. افراد ستاد کاری که باید می‌کردند نکردند.. سبحان الله!! آیا جز افراد ستاد کسی اشتباه نمی‌کند! چرا اشتباه دیگران ذکر نمی‌شود؟!!

چندی پیش فتوایی از جناب شیخ محمد ابراهیم رحمت الله علیه را دیدم که در مورد متعرض شدن نسبت به طلاب تذکر می‌دهد، و موضوعش چنین است که عده ای از طلاب از

یکی از مسئولین شکایت کرده و ظاهراً آنها در شکایت زیادروی نموده اند که در نتیجه آن زیاده روی، طلاب با خواری روانه زندان شدند، اما آیا تا بحال شنیده اید که کسی بخاطر بدگوئی از افراد ستاد امر به معروف ونهی از منکر زندانی شده باشد!!

بعضی از جوانان ستاد نزد من آمدند و از گستاخی مردم نسبت به آنان وعدم حمایت از آنها گلایه مند بودند، تا جایی که خود آنها به متهم تبدیل شده اند. با وجود این می بینیم بعضی از کسانی که در صف مبلغین وطلاب قرار دارند ناخودآگاه و مسرورانه براین موج نامطلوبی که ستاد امر به معروف ونهی از منکر را مورد حمله و نابودی قرار می دهد سوار شده اند.

اگر بخواهیم اشتباهات دیگران را در مقابل اشتباهات افراد ستاد امر به معروف ونهی از منکر حساب کنیم، خواهیم دید که اشتباهات دیگران چندین برابر اشتباهات افراد ستاد است اما کینه توزان با همکاری فریب خوردگان به این اشتباهات جزئی دامن می زنند.

قاضیان نیز متعرض بدگوئی وغیبت هستند، بسیار می شنویم که فلان قاضی چنین است، فلان قاضی فلان کار کرده است، قاضی فلانی فلان زمین و فلان خودروی آخرین سیستم را خریده است، وقاضی فلانی کارها را به تاخیر می اندازد، تا جایی که کسی گفته است نیازی به قاضی ومشکلات آنها نیست قانون فرانسوی بهتر است. سبحان الله!! آیا فقط قاضیها اشتباه می کنند و دیگران ملائکه اند!! این یک نقشه از قبل برنامه ریزی شده ایست که گمراهان برای از بین بردن حکم شرعی بزرگش می کنند.

اما درباره مبلغان دین هر چه خواستند گفتند، به آنها لقبهائی دادند که قبلاً آن را نشنیده بودیم، گفتند: افراطی، سختگیر،...و..و..تا آخر فرهنگ ظالمانه ای که کینه توزان جهت خدشه دار کردن چهره، وزشت نمودن حقیقت امر مبلغان دین در نظر مردم، آنان را به آن وصف می کنند. این حملات مختلف ضد علما، طلاب، قضات، افراد ستاد امر به معروف ونهی از منکر و مبلغان دین منجر به عملی شدن نقشه های دشمنان وتحقق یافتن اهداف آنها می شود، که باید همواره بیدار بود.

راه حل صحیح و مناسب برای این موضوع

- بعد از آنکه با پیامدهای غیبت علما آشنا شدیم، به راه حل صحیح و مناسب برای این موضوع، در سه مطلب می پردازیم:
- ۱- وظیفه علما در این میدان.
 - ۲- وظیفه ما در قبال علما.
 - ۳- روش مناسب برای بیان حق، بدون مرتکب شدن غیبت علما.

اولاً: وظیفه علما

لازم است که علما با پر کردن شکافهایی که منجر به غیبت آنها می شود از خود حمایت کنند و در این زمینه پیامبر صلی الله علیه وسلم را الگوی خود قرار دهند که فرمودند " علی رسلکما، إنها صفة^۱" روایت بخاری. آهسته، این صفت است.

اینچنین پیامبر علیه الصلاة والسلام از خود دفاع، و گمان بد را از خود دور کردند، این در حالیست که آن صحابه با اصحاب پاک و نیکوکارش بود، تا جائیکه آنها از سخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم به شکفت آمدند و پیامبر برای آنها بیان فرمودند که شیطان همانند خون در انسان جریان دارد.

ومی توان چگونگی حمایت علما از خود را با عملکرد زیر بیان کرد:

۱- اینکه عالم در علم و عمل خود الگو باشد.

اینجاست که خداوند در قرآن کسانی را که به علمشان عمل نمی کنند هشدار می هد و می فرماید: ﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾ (بقره: ۴۴) آیا در حالی که کتاب را می خوانید، مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید؟ آیا نمی اندیشید؟ و می فرماید: ﴿ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ

۱ زمانیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسجد اعتکاف کرده بودند همسرش صفیه رضی الله عنها بزیارت ایشان آمدند، موقعی که آنحضرت می خواستند صفیه را به خانه برگردانند دو نفر از آنجا می گذشتند که با دیدن صفیه با پیامبر صلی الله علیه وسلم سرعت گرفتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: آهسته، این صفت است. (مترجم)

تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲۶﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲۷﴾ (صف: ۲، ۳) ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا سخنانی می گوئید که به کارشان نمی بندید؟ نزد خداوند بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که به آن عمل نمی کنید. و حدیثی که مانند خر در آتش می چرخد مشهور و معروف است^(۱).

یا ایها الرجل المعلم غیره هلا لنفسك كان ذا التعليم

ای کسیکه معلم دیگرانی، آیا بهتر نبود که معلم خود باشی

لاتنه عن خلق وتأتي مثله عار عليك اذا فعلت عظيم

کاری که دیگران را از آن باز می داری، خود مرتکب مشو، که اگر مرتکب شوی، مرتکب ننگ بزرگی شوی.

۲- عالم باید قبل از صدور فتوا نسبت به فتوایش متأكد، و شرائط فتوا را در خود ایجاد کند:

اگر از عالم در مورد مسئله ای درخواست فتوا شود، باید قبل از فتوا درنگ کرده و بیندیشد، و دلیل درخواست فتوا، پیامدها، و منظور واقعی از این فتوا را پیگیری کند سپس بعد از ایجاد شرایط فتوا، از آگاهی از اصول و فروع فقه و مسائل روز فتوی دهد.^(۲) و درست نیست که به مفتی گفته شود، موضوع چنین وچنان است، سپس بدون تاكد و پیگیری، فتوایش را بر اساس آنچه به او گفته شده بنا نهد، و بخاطر عجله و عدم تحقیق، خود را به سرزبانها انداخته، و در معرض غیبت قرار دهد.

۳- اینکه عالم از فریب و گول ظاهر خوردن و غافلگیر شدن حذر کند:

کسانی هستند که علما را می فریبند، و گروهی آنها را غافلگیر می کنند، وعده ای حقائق را بر آنان درهم آمیخته و پنهان می کنند، لذا عالم باید هشیار و بیدار باشد آنگونه که

^۱- منظور حدیثی است که در مورد کسانیست که امر بمعروف و نهی از منکر می کنند و عملشان خلاف آن است، روز قیامت آنها را به جهنم پرت می کنند در حالیکه روده شان از شکمهایشان بیرون آمده و دور آن می چرخند همچنانکه الاغ دور آسیاب می چرخد (مترجم).

^۲- اما اگر موضوع از مسائلیست که نیاز به چنین چیزی ندارد مثل فتوی در مورد مسائل محدود و معین ممکن است نیاز به آگاهی از مسائل روز نباشد

حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند: "لست بالخب، ولا الخب یخدعنی" = نه فریبکارم، ونه فریبکار می تواند فریبم دهد. این یعنی احتیاط کردن و بیدار بودن، و با صفای دل و رفتار بر حسب ظاهر منافاتی ندارد.

۴- اینکه عالم در راه حق شجاع باشد و برای رضایت خدا از هیچ ملامتگری نهراسد: یکی از مهمترین صفاتی که شایسته است عالم به آن متصف باشد، شجاعت است، بگونه ای که امر بمعروف و نهی از منکر کند، و به گناهکار، در هر رده ای که باشد بگوید بد کردی، و در این راستا عملکرد علمای پیشین الگوئیست برای علمای امروز. در اینجا سه نمونه از جرأت علمای پیشین در راه حق در قرنهای مختلف را ذکر می کنیم:

نمونه اول: عکس العمل ابو سعید خدری رضی الله عنه در برابر مروان بن حکم، هنگامی که مروان روز عید وارد مصلی شد و بطرف منبر رفت تا قبل از نماز خطبه بخواند، که ابو سعید او را (از سوی منبر) به طرف خود می کشد و در حال اعتراض به او می گوید: قسم به خدا که (سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم) را تغییر دادید. مروان در جواب گفت: چیز دیگری ترک شده است (مردم برای خطبه ما نمی نشینند). اینچنین ابو سعید آشکارا ضد او اعتراض کرد، و نگفت اعتراض را در ورقه ای می نویسم تا نصیحتی محرمانه بین من و او باشد.^(۱)

نمونه دوم: موضعگیری عز بن عبد السلام (سلطان العلماء) با صالح ایوب شاه: صالح ایوب شاه که برشام حکومت می کرد بخاطر اختلافاتی که بین او و پسر عموهایش بود بعضی از قلعه ها را در اختیار مسیحیان گذاشته بود، این بود که عز ابن عبدالسلام هنگامی که روز جمعه در مسجد جامع اموی دمشق خطبه می خواند از جمله چیزهائی که در خطبه اش گنجانده این جملات بود: "اللهم أبرم لهذه الأمة أمرا رشدا، یعز فیه أهل طاعتك، ویذل فیه أهل معصیتك، ویؤمر فیه بالمعروف، وینهی فیه عن المنکر". = خدایا این امت را به راه حق استوار گردان تا سربلندی از آن عبادتکاران و ذلت از آن کناهکاران باشد.

^۱- این اهمیت نصیحت پنهانی را نفی نمی کند بلکه هر موقعیتی عملکرد مناسب خود را می طلبد و هر سخنی

به معروف امر، و از - منکر نهی شود. سپس به ممنوعیت فروش اسلحه به مسیحیانی که از دمشق سلاح خریداری می کردند فتوا داد.

شاه از این فتوا به خشم آمد و عز بن عبدالسلام را زندانی کرد، همچنانکه قبل از او امام احمد و بسیاری از ائمه زندانی شده بودند. ﴿أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ (عنکبوت: ۲) = آیا مردم گمان کردند همینکه بگویند: ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟. بعد از آن شاه یکی از همکاران و اطرافیان خود را به سوی عز به زندان فرستاد، فرستاده شاه به عز گفت: من برای تو نزد شاه پا درمیانی می کنم تا از زندان آزادت کند، اما تنها خواهشی که از تو دارم اینست که از شاه عذر خواهی کنی و سر شاه را بیوسی، عز در جواب گفت: رهایم کن، به خدا قسم که من حتی نمی خواهم شاه دستم را بیوسد، خداوند مرا از آنچه شما را به آن مبتلا کرده دور دارد، ای یاران: من در راهی و شما در راه دیگری هستید. شاه به دیدار فرماندهان مسیحی رفت و عز بن عبد السلام را نیز به همراه برد و او را در چادری زندانی کرد، هنگامیکه شاه با مسیحیان نشسته بود، عز شروع به خواندن قرآن کرد بطوری که صدا به گوش شاه و مسیحیان می رسید، شاه گفت: آیا می دانید صدای چه کسی را می شنوید؟ گفتند: نه، گفت این یکی از بزرگترین قسیسان ماست - و نگفت علمای ما - آیا می دانید چرا زندانش کردم؟ گفتند: نه، گفت: زیرا که فتوا به ممنوعیت فروش سلاح به شما را داده بود، مسیحیان گفتند: بخدا قسم که اگر این قسیس ما بود پاهایش را می شستیم و آبی که پاهایش را با آن شسته بودیم می خوردیم، شاه خجالت زده صدا زد و دستور آزادی عز بن عبدالسلام را داد.

نمونه سوم: مخالفت شیخ ازهر / شیخ خضر حسین با محمدنجیب: بعد از کودتا در مصر، محمدنجیب گفت: بین زن و مرد مساوات برقرار می کنیم، این بود که شیخ خضر حسین با محمدنجیب تماس گرفت و گفت: یا باید حرفت را پس بگیری و یا اینکه فردا من و همه ازهریها کفن پوشان به خیابان خواهیم آمد که یا بمیریم و یا زنده بمانیم، بعد از آن محمدنجیب همراه با وزیرانش نزد شیخ خضر آمدند و گفتند: ای شیخ و امام ما، عذر می خواهیم سخن اشتباه بود، شیخ گفت: از من عذر خواهی نکنید بلکه عذر خود در برابر مردم اعلان کنید، گفتند: عذر خواهی در برابر مردم مشکل است، این بود که گفتند: روزنامه ها دروغ

پردازی کرده اند و محمد نجیب چنین حرفی نزده است. اینچنین علم و ایمان به عالم جرأت در راه حق را می دهد که برای رضایت خدا از هیچ ملامت کننده ای نهراسد، و دین خود را ادا کرده، و خود را از اینکه هدف تیرها و ناسزا گفتن مردم قرار گیرد حفظ کند. و در اینکه بخاطر کمبود شجاعت در هر مسئله ای موضوع ترس از فتنه مطرح شود تردید وجود دارد.

دوم: وظیفه ما در قبال علما:

۱- حفظ جایگاه علما و کارآمد بودن آنها در رهبری امت، و رعایت ادب با آنان: رفتار گذشتگان با علمائشان برای ما الگوئیست که لازم است به آن عمل کرده شود، و آنچه آنها در باره آداب دانش آموختن به رشته تحریر درآورده اند نوریست که باید طلاب آن را چراغ راه خود در دانش آموختن قرار دهند.

عراقی می گوید: "شایسته نیست که گوینده در حضور سزاوارتر از خود سخن بگوید، ابراهیم و نخعی هنگامیکه با هم ملاقات می کردند ابراهیم سخنی نمی گفت"

پسر شافعی می گوید " هرگز نشنیدم که پدرم هنگام بحث با کسی صدایش را بلند کند."

صعلوکی می گوید: "کسیکه بعنوان مسخره به شیخش چرا بگوید هرگز رستگار نمی شود."

ابن عباس رضی الله عنه می خواست مسئله ای علمی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه پرسد که بخاطر رعایت ادب در برابر او یک سال انتظار کشید و سؤالش را نپرسید.

طاووس ابن کیسان می گوید: "احترام عالم سنت است"

زهری می گوید: "ابوسلمه بن عبدالرحمن بخاطر جدالی که با ابن عباس می کرد از علم زیادی محروم شد" بخاری می گوید: "کسی را ندیدم که بیشتر از یحیی بن معین نسبت به محدثین احترام داشته باشد"

مغیره می گوید: "هیبت ابراهیم نزد ما همانند هیبت فرمانروا بود."

عطا بن رباح می گوید: "گاهی کسی، سخنی را برایم نقل می کند که قبل از ولادتش شنیده ام، اما چنان به او گوش می دهم که هرگز آن را نشنیده ام"

شافعی می فرماید: "هرگاه با کسی بحث می کردم آرزو داشتم که خدا حق را برزبانش جاری کند"

نزد امام احمدبن حنبل از یکی از علما سخن به میان آمد، امام که به علت بیماری تکیه زده بود راست شد و فرمود "شایسته نیست که سخن از صالحین به میان آید و ما تکیه زده باشیم"

جزری می گوید: "پرهیزگار هرگز جدال نمی کند"

سزاوار است که از همانند آنها پیروی شود. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَانِهِمْ

أَقْتَدِهِ﴾. (أنعام: آیه ۹۰) = اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است، پس به روش ایشان اقتدا کن.

۲- اینکه بدانیم غیر از پیامبران^(۱) و ملائکه که خداوند آنها را معصوم نگهداشته است معصومی وجود ندارد.

لذا باید این را بدانیم که عالم در معرض اشتباه قرار دارد، و هنگامیکه اجتهادش بخطا رفت او را معذور بدانیم، نه اینکه در جستجوی اشتباهات علما بوده و آن را بر ایشان بر شماریم. علمای پیشین اسلام رحمت الله علیهم بر این امر واقف بوده و آن را بخوبی درک کرده بودند. سفیان ثوری می گوید: "هیچکس از خطا در امان نیست"
امام احمد می گوید: "چه کسی از اشتباه و خطای تألیف خالیست!!"
ترمذی می گوید: "امامان بزرگ با وجود اینکه حافظ بودند از اشتباه و خطا در امان نماندند"

ابن حبان می گوید: "شیخی که راستی وی ثابت گردیده، انصاف نیست که به علت تصورات غلط در روایتش احادیثش ترک شود، و اگر بخواهیم این روش را در پیش گیریم باید حدیث زهری، ابن جریج، ثوری و شعبه که حافظ و متقن هستند ترک شود، آنها معصوم نیستند که تصور غلط در روایتشان نداشته باشند."

^۱ - عقیده اهل سنت و جماعت در مورد عصمت انبیا واضح است، که در این حدود برداشت شود، و کسیکه بخواهد معلومات بیشتری در این باره کسب کند به شرح عقیده طحاویه مراجعه کند

۳- باید دانست که اختلاف نظر از زمان صحابه وجود داشته و تا قیامت ادامه خواهد داشت:

لذا باید در مورد اختلاف علما سعه صدر داشته باشیم^(۱). زیرا که هر کدام دارای فهم، نظر، و آگاهی خاص خود از دلائل (شرعی) می باشند و هر کدام در مورد اوضاع و احوال امور، نظر خود را دارند، اینست که اختلاف بین آنها امری طبیعیست، و لازم است آنچه را بسیاری از علما در این موضوع ذکر کرده اند مطالعه کرد، مثل کتاب "رفع الملام عن الائمة الاعلام" تألیف: شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمت الله علیه.

۴- اینکه فرصت را از دست دشمنان سلب نمائیم؛ و نسبت به اهداف و مقاصد آنها تذکر داده، و از علمائمان دفاع کنیم، نه اینکه ناآگاهانه آلت اجرای نقشه های دشمنان باشیم.

۵- اینکه از سخنان و نظرات علما برداشت خوب کنیم و در مورد آنها گمان بد نبریم، گرچه نخواهیم پیرو نظرات آنها باشیم.

در حقیقت ما وظیفه نداریم پیرو همه نظرات علما باشیم، اما فرق است بین عدم پیروی از نظر عالم در صورتیکه موافق دلیل شرعی نباشد، و بین بدگوئی از عالم، و قانع نشدن به نظر عالم دلیل بر این نیست که ناسزا گفتن، و خوردن گوشت (غیبت) او را بر خود روا بداریم، امام شافعی رحمت الله علیه می فرمودند: "اگر حدیثی به درجه صحت رسد همان مذهب من است" این جمله از شماری از ائمه نقل شده است. آنها می دانستند که بر کسی واجب نیست که خدا را صرفاً بنا به سخن عالم بپرستند زیرا ممکن است او بعلت عدم اطلاع از دلیلی شرعی سخنش مخالف آن دلیل شرعی باشد، اما به هر حال باید حرمت عالم از ناسزا و ملامت حفظ شود.

(حضرت) عمر رضی الله عنه می فرماید "فکر نکن اگر سخن برادر مسلمانان را بد تفسیر کردی، تو معانی خوبی از آن خواهی یافت."

^۱ - منظوم اختلاف نظر در فروع است نه اصول، چنانکه توضیح آن داده خواهد شد

۶- اینکه اشتباهات و عیبهای خود را بشناسیم، و بجای پرداختن به اشتباهات دیگران خصوصاً علما، به اصلاح اشتباهات خود پردازیم.

يا واعظ الناس قد اصبحت متهما
ان عبت منهم امورا انت تأتيها
ای نصیحت کننده مردم! تو خود متهمی، اگر کرداری از مردم را زشت بدانی و خود مرتکب شوی.

وأعظم الإثم بعد الشرك نعلمه
في كل نفس عماها عن مساويها
بزرگترین گناهی که بعد از شرک سراغ داریم، کوری شخص از دیدن زشتیهای خود است.

عرفتها بعيوب الناس تبصرها
منهم ولا تبصر العيب الذي فيها
اورا با دیدن عیب مردم و غفلت از عیب خود شناختم.
کسیکه بدگویی علما می کند، و خود را فراموش کرده به گفته شاعر می ماند که می گوید:

كناطح صخرة يوما ليونها
فلم يضرها وأوهى قرنه الوعل
مانند بز کوهیست که به صخره ای شاخ می زند تا روزی آن را سست گرداند، شاخ بز کوهی سست می شود و صخره آسیبی نمی بیند.
یا مانند شاعر دیگری که می گوید:

يا ناطح الجبل العالي ليثلمه
أشفق على الرأس لا تشفق على الجبل
ای کسیکه به کوه بلند شاخ می زنی تا خوردش کنی، به کوه رحم نکن اما به سرت رحم کن.

عالم ممکن است کوتاهی کند، اما آیا کوتاهی او به این معناست که علم و عمل او را رها کنیم؟!

اعمل بعلمي وإن قصرت في عملي
ينفعك علمي ولا يضررك تقصيري
از علمم بهره ببر گرچه در عمل کوتاهی کرده باشم زیرا که علمم به تو سود می دهد و قصورم به تو ضرری نمی رساند.

سوم: روش صحیح برای بیان حق بدون اینکه از علما بدگوئی شود:

امروزه بعضی از مردم بین افراط و تفریط قرار گرفته اند، گروهی، هرگاه علما سخنی بگویند آنها را متهم کرده و از آنان عیب گیری می کنند. و گروهی دیگر، هرگاه شنیدند عالم و یا طلبه ای با دلیل و برهان به بیان حق می پردازد، می گویند: از علما عیبجویی کرده و آشوب پیا می کند. هر دو گروه از روش صحیح در این موضوع به دورند. حال روش صحیحی که با آن هم حق را بیان کنیم وهم حرمت علما را نگاهداریم، بی آنکه بدون دلیل، ملزم به قبول سخنی باشیم چیست؟ این را می توان به روش زیر بیان کرد:

۱- تحقیق و بررسی در مورد صحت آنچه به علما نسبت داده می شود.

گاهی بخاطر اهدافی که پوشیده نیست سخنانی منتشر، و به علما نسبت داده می شود، که باید در مورد آنچه از آنها نقل می شود تحقیق و بررسی کرد، زیرا که ممکن است (نسبت آن سخن به آنها) نادرست و بی اساس باشد، سخنان بسیاری را شنیده ایم که به علمای بزرگ ما نسبت داده شده بود، اما وقتی در مورد آن سخنان از آنها پرسیدیم معلوم شد که از آن مبرا هستند، در بسیاری از جلسات یکی از حاضران می گوید: فلان شیخ، خدا هدایتش کند که چنین وچنان است پرسیدم چرا؟، گفت: او چنین وچنان می گوید، تا اینکه نزد شیخ رفتم و از صحت و سقم آنچه از او نقل کرده می شود سؤال کردم، که گفت: بخدا هیچیک از آن سخنان را نگفته است !!

پس تحقیق و بررسی درباره صحت آنچه به عالم نسبت داده می شود اولین گامیست که باید در مورد روش صحیحی که در پی تحقق آنیم برداشت.

۲- باید بدانیم بحث کردن با عالم و نپذیرفتن سخنانش و تصریح در بیان حق با بدگوئی از علما بکلی فرق دارد، در صورتیکه فتوا با دلیل شرعی هماهنگ نباشد می توانیم آن را نپذیریم، اما حق نداریم از علما بدگوئی کنیم.

۳- اینکه سخنگو هدفش از گفتن، رضایت خدا باشد و از دخالت اغراض شخصی، مانند هوی و هوس، خالی کردن عقده ها، و شهرت طلبی پرهیزد. ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ

رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾ (کهف: آیه ۱۱۰) = هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.

باید مواظب بود که ممکن است در ابتدا هدف از پاسخگوئی رضایت خدا باشد سپس شیطان با وسوسه هایش اهدافی را از شهرت طلبی و دیگر مخربهای نیت نفوذ دهد.

۳- عدل وانصاف:

کسیکه در حقیقت امر طلاب دقت کند خواهد دانست که آنها یا گفته های عالم را یکجا قبول می کنند، و یا همه را یکجا رد می کنند، که این برخلاف عدل وانصاف است که خداوند به آن امر نموده است، خداوند می فرماید: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوْا ۗ أَعْدِلُوْا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ (مائده: آیه ۸) = دشمنی با گروهی دیگر وادارتان نکند که عدالت نورزید عدالت ورزید که به تقوی نزدیکتر است. و همان عدل وانصاف راه و رسم اهل سنت و جماعت است. شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: "اهل سنت در برابر اهل بدعت با انصاف ترا اهل بدعت نسبت به یکدیگرند" موارد زیر شامل رعایت عدل وانصاف نسبت به علما می شود:

أ- تمجید از عالم آنگونه که سزاوار است.

ب- عدم زیاده روی در بیان اشتباهات عالم، اگر یکی از علما در اشتباهی افتد و خواستی اشتباه او را بیان کنی، به شمارش همه خطاهای او نپرداز که منجر به بدگوئی از او شود، بلکه سخن را به موضوعی که می خواهی در آن حق را بیان کنی منحصر کن و پا را از آن فراتر نگذار، و مواظب باش که کسی تو را به زیاده روی سوق ندهد.

۵- اینکه در معرفی اشخاص، روش رجال حدیث را در پی گیریم:

کسیکه مشغول بیان حق در مساله ای که یکی از علما در آن به اشتباه است می باشد لازم است روش دقیقی که رجال حدیث رحمت الله علیهم آن را ترسیم کرده اند در پیش گیرد، که در این زمینه کتابچه ای زیبا و مختصر، کوچک در حجم، و بزرگ در ارزش، تحت عنوان "منهج اهل السنة والجماعة في تقويم الرجال تأليف: شيخ: احمد الصويان، این

روش را بیان می کند، که خواننده گرامی را به مطالعه آن توصیه می کنم، زیرا رودخانه (ما را) از آب کم بی نیاز می کند.

۶- اینکه بدانیم خطای عالم بر دو نوع است: خطا در فروع، و خطا در اصول.
اما مسائل فروع که مسائلی اجتهادپرست، اختلاف در آن مشکلی ایجاد نمی کند، و اگر عالم در آن خطا کند بدون تعرض به شخص او خطا را بیان می کنیم.
و اما در مسائل اصول (عقیدتی) سخن صحیح بیان، و کلاً نسبت به بدعت هشدار داده شده، و در مورد خطر تبلیغ بدعت، بدون افراط و تفریط تذکر داده می شود، شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: "اهل سنت در برابر اهل بدعت با انصافتر از اهل بدعت نسبت به یکدیگرند" اهل بدعت از یکدیگر بدگویی کرده و هر گروه حق گروه دیگر را زیر پا می گذارد، اما اهل سنت نسبت به کفار نیز انصاف را رعایت می کنند تا چه رسد نسبت به کسانی که خطای آنها به درجه کفر نمی رسد.

بعضی از مردم در این زمینه خیلی از راه و روش اهل سنت و جماعت به دورند، چندی پیش خبر دردناک و غم انگیزی را شنیدم، و آن اینکه عده ای، یکی از مبلغان را به خطا در عقیده متهم کرده اند، آنها به بیان خطای عقیدتی وی اکتفا نکرده بلکه در مورد مسائل خانوادگی، همسر، دختر و پسران او سخن رانده اند، سبحان الله! چرا در مورد همسر، دختر و پسرانش سخن می گویند؟ چه نیازی در بد گوئی از شخص اوست؟! حقیقت اینکه ما سکوت در مورد خطا را تشویق نمی کنیم اما خواستار روشی درست برای بیان حق و روشن ساختن خطاها هستیم.

۷- و آخر اینکه اگر بشود با کسی که در اصول یا فروع به اشتباه افتاده است تماس گرفته شود بهتر است، تا شاید در این صورت حق را بپذیرد، زیرا که حق هدف است، و در اینکه خطا کار خودش به حق باز گردد، و سخنش را پس گیرد و آن را اعلان نماید خیر زیادی وجود دارد چونکه اگر خطایش را پاسخ داده و حق را بیان کنی ممکن است نیمی از مردم

قانع شوند، اما اگر بعد از نصیحت و هشدارت از عذاب خدا، خودش به حق باز گردد همه کسانی که سخنانش را پذیرفته بودند حق را خواهند پذیرفت.

آنچه در اینجا قابل ذکر است اینست که دو نفر از علما در مسأله ای اختلاف نظر داشتند، آنها نیامدند که در ملاعام هر یک دیگری را خطا کار معرفی کنند بلکه در یک ملاقات، با یکدیگر به بحث و گفتگو پرداختند که در پایان هر کدام رأی دیگری را پذیرفت زیرا هدفشان رسیدن به حق بود.

خاتمه

مسائلی هست که نیاز به توضیح دارد:

اولاً: عدم قداست علما

ما تبلیغ قداست افراد و یا چشم پوشی از لغزشها و سکوت در مورد حق را نمی کنیم، بلکه خواهان روش صحیح در بیان حق، بدون بدگوئی از علما، و بدون افراط و تفریط، و به دور از گزافگوئی و بی انصافی هستیم.

دوم: در روزهای گذشته تبلیغاتی در مورد اجماع سرداده شد

سؤالات زیادی از من پرسیده شده که چنین است: فلانی با اجماع علما مخالفت می کند، و فلانی نسبت به آنچه علما بر آن اجماع کرده اند مخالفت می ورزد، می خواهد آشوب پیا کند. به اینها می گویم: اجماع چیزی نیست که باسانی منعقد شود، بین اجماع و اجتماع فرق زیادی وجود دارد.

اجماع همچنانکه علما گفته اند: یعنی اتفاق علمای معتبراسلامی در هر عصری بر یکی از مسائل. و اگر یکی از آنها مخالف باشد اجماع منعقد نمی شود، و نه فقط اهل یک شهر اجماع کنند، بلکه منظور، اجماع علمای معتبراسلامی در مشرق و مغرب زمین است. پس اجماع مسئله ساده ای نیست بلکه دارای ضوابط و شروط خاص خود است، به این دلیل بعضی از علما گفته اند: بعد از صحابه اجماع صورت نگرفته است. پس آنهاییکه ادعای اجماع دارند باید کمی درنگ کنند، و بدانند که کثرت موافقین بر یک مسأله معیار نیست، بلکه معیار این است که صحت مسأله با دلیل همراه باشد.

گاهی بعضی از علما فتوائی می دهند که دلائل خاص خود را دارد، دیگران، از علما و طلاب با آن مخالفت می ورزند، از مخالف بدگوئی شده و به آشوبگری، شهرت طلبی، جلب انظار و نا آگاهی... الخ متهم می شود. که این عملکرد صحیحی نیست و در این موارد باید متوجه نکات زیر بود:

أ- اینکه سخن هر کس غیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم و آنچه از طرف خداوند آورده است قابل قبول بودن یا مردود شدن است.

ب- اینکه مخالفین از جمله علما هستند، و از آنجائیکه مخالفین از علما هستند، قدردانی، رعایت حرمت، و دوری از غیبت آنها واجب است.

ج- باید بدانیم که بزرگان با در کنار حق بودن شناخته می‌شوند، اما حق با در کنار بزرگان بودن شناخته نمی‌شود.

د- اینکه در صحت فتوا و اکمال شرایط آن در هر دو گروه درنگ کند، و مهم صحت فتوا و اکمال شرایط آن، بدون در نظر گرفتن یکی از دو گروهی که فتوا از آنها صادر شده است می‌باشد.

ه- اینکه اختلاف در مسائل اجتهادی مشکل ساز نیست، حتی بین صحابه نیز در فهم سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرمودند: " لا یصلین أحدکم العصر إلا فی بنی قریظة " روایت بخاری،= شما نباید جز در بنی قریظه نماز عصر را بخوانید. اختلاف نظر رخ داد. و بعد از وفات آن حضرت نیز بین آنها اختلاف نظر ایجاد شد، اما آن اختلاف نظر منجر به فتنه و بدگویی نشد. پس عرصه را بر خود تنگ نکنیم، و در برابر اختلاف نظر در مسائل اجتهادی سعه صدر داشته باشیم.

و- اینکه مخالف بودن گناه بشمار نمی‌رود، و سن و سال مخالف نیز مطرح نیست، بلکه معیار وجود شرایط فتواست، و پیوسته علما از گذشته تا به حال کم سن و سال ترها مخالف آرای بزرگترشان بودند، و گاهی حق بجانب جوانترها بود. بعنوان مثال ابن تیمیه با آرای علمای هموطن خود که در سن و سال از آنها جوانتر بود مخالفت ورزید و معلوم شد که حق با ابن تیمیه است. مثال دیگر اینکه جناب شیخ عبدالعزیزین باز حفظه الله در زمانی که جناب شیخ محمد بن ابراهیم رحمت الله علیه در قید حیات بود با یکی از فتوای جناب شیخ محمد بن ابراهیم مخالف بود، اما شیخ محمد نگفت: تو که هستی که با من مخالفت کنی. و مردم نیز چنین نگفتند، و این دلیل بر تبخیر شیخ محمد رحمت الله علیه در علم است، که در آن مورد رای شیخ عبدالعزیزار جح بود.

سوم: چرا اشتباهات علما بیشتر از اشتباهات دیگران جلب توجه می‌کند؟

دلیلش اینست که علما برگزیدگان، بهترینها، الگوها و نیک رفتارترین امتند، و اگر خطائی از آنها سرزند بوضوح بروز می‌کند زیرا که مانند نقطه سیاهی بر چهره

آنهاست، عالم ممکن است کوتاهی کند، اما آیا کوتاهی او به این معناست که علم و عملش را رها کنیم؟!

عالم شیبه لباس سفیدیست که اگر لکه سیاهی هر چند کوچک بر آن نشیند نمایان می‌شود، این است که علما باید متوجه این موضوع باشند، و اعمال خود را حسابرسی کرده، و نسبت به اعمال، رفتار، و گفتار خود هوشیار باشند، و همچنین مردم نباید لغزشهای علما را بزرگ نمایند.

چهارم: از نکوهش در قالب مدح بپرهیز

بعضی از مردم شروع به مدح و ثنای یکی از مشایخ می‌کنند و او را با بهترین فضائل و لقبها یاد می‌کنند، سپس مثلاً می‌گویند: (اماشیخ دوست داشتنیست) یا اینکه دلش پاک است و منظورش اینست که گاهی اوقات ساده لوح است، و مانند این اصطلاحات ساده لوح بودن در قالب مدح که جهت کم ارزش کردن بکار می‌رود، و کسانی که این شیوه‌ها را بکار می‌برند باید که از خدا بترسند و تقوا پیشه کنند و به خطر آنچه می‌گویند پی ببرند، و توبه و استغفار کنند و از کسی که کم ارزشش کرده اند عذر بخواهند.

پنجم: کسیکه با علما بی ادبی کند، دیر یا زود به سزای خود می‌رسد

امام ذهبی در شرح حال ابن حزم می‌گوید: "او کتابهای زیادی را تألیف کرد و در آن به بحث و نقاش پرداخته و شرح و تفصیل داد و در خطاب با ائمه ادب را رعایت نکرد، بلکه سخن را به درازا کشاند، دشنام داد و نفرین کرد، که بمانند عملش سزا داده شد، بگونه ای که گروهی از ائمه توجهی به کتابهایش نکردند و آن را ترک گفته و نفرت حاصل کردند و در زمان خودش کتابهایش سوزانده شد" واقعیت گواه است به اینکه، آن اشخاصی که علما را دشنام می‌دهند و نسبت به آنها گستاخی می‌کنند از چشم عام و خاص می‌افتند. حافظ ابن رجب می‌گوید: "کسیکه در اوضاع و احوال مردم و تاریخ دنیا سیر کند به داستان آنکه ضد برادرش نقشه کشیده و نقشه اش به خودش باز گشته پی خواهد برد، و اینکه آن نقشه سبب نجات و عافیت او شده" یعنی سبب نجات و عافیت کسیکه ضدش نقشه کشیده شده بود.

ششم: علما و طلاب علم تقوا پیشه کنند

علما و طلابی که مورد بدگوئی و سخنان مردم علیه شان واقع می‌شوند لازم است بردباری و تقوای الهی پیشه کنند و بدانند که از انبیا و پیامبران بهتر نیستند، پیامبر صلی الله علیه و سلم از سخن برضدش درامان نماند، حتی در حادثه افک نسبت به خانواده اش بدگوئی شد، و رسول الله صلی الله علیه و سلم الگوی علماست که باید از او پیروی کنند، و بدانند که سرانجام از آن متقین است. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (یوسف: آیه ۹۰) = گفت: من یوسفم ، و این برادر من است و خدا به ما نعمت داد هر کس که پرهیزگاری کند و شکیبایی ورزد، خدا مزدش را تبه نمی‌سازد

و در مورد موسی می‌فرماید: ﴿قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (اعراف: ۱۲۸) = موسی به قومش گفت: از خدا مدد جوئید و صبر پیشه سازید که این زمین، از آن خداست و به هر کس از بندگانش که بخواهد آن را واگذار می‌کند، و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

ومی‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْقِقُ الْآلَمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ (فاطر: آیه ۴۳) = و نیرنگهای بد تنها دامن صاحبانش را می‌گیرد.

ولست بناج من مقالة طاعن ولو كنت في غار على جبل وعر
از سخن بدگویان درامان نخواهی ماند، گرچه در غار کوهی ناهموار باشی
ومن ذا الذي ينجو من الناس سالما ولو غاب عنهم بين خافيتي نسر
هیچ کس از دست مردم درامان نمی‌ماند، گرچه زیردوبال کرکس پنهان شود.

هفتم: از عمومیت دادن پرهیز

موضوع عمومیت دادن قضاوتها، موضوع خطرناکیست که بسیاری از مردم به این پدیده دچار شده‌اند که دلیل بر ناآگاهی و عدم انصاف است، فردی با صیغه عموم می‌گوید: علما چنین کردند و چنین گفتند، و علما کوتاهی و اشتباه کردند، عملکرد صحیح اینست که در خیر

عمومیت دهیم و نه در شر، از رحمت خدا باران بر همه می بارد، و مجازات تنها گریبان گناهکار را می گیرد. (۱) ﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ﴾. (عنکبوت: آیه ۴۰) همه را به گناهشان فرو گرفتیم.

(۱) اما اگر گناه آشکار گردد و نهی نشود، این قاعده استثنا داده می شود و مجازات همه را دربر می گیرد، زیرا خداوند می فرماید: "واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة" الایة..= و بترسید از فتنه ای که تنها ستمکاران را دربر نخواهد گرفت. و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: "إن الناس إذا رأوا المنكر فلم يغيروه أوشك أن يعمهم الله بعقابه"= مردم اگر گناه را ببینند و آن را تغییر ندهند زود باشد که خداوند همه را مجازات کند.= امام احمد با سند صحیح آن را از حدیث ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده است.

از فضل خدای سبحان اینست که رحمتش شامل کسانی که با خوبان آمیخته اند نیز می شود گرچه از خوبان نباشند، و خوبان هم نشینانشان بدبخت نمی شوند. " ولقد اطلع الله علی أهل بدر فقال: " اذهبوا مغفورا لكم " متفق علیه، = خداوند به اهل بدر نظر کرد و فرمود: بروید که گناهانتان آمرزیده شد. و در مورد مجازات فرمود: ﴿وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾. (أنعام: آیه ۱۶۴) = و کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.

هشتم: در آخر به کسانی که در مورد علما سخن می رانند می گوئیم:

تقوای الهی پیشه کرده و به سوی خدا توبه و رجوع کنید، و به اندازه ای که غیبت علما می کنید از آنها تمجید نمائید، در غیر اینصورت شما زیانکارید و سر انجام از آن متقین است، و شما مانند مثال شاعر اولی هستید که می گوید:

کناطح صخرة يوما ليوهنها فلم يضرها وأوهي قرنه الوعل

مانند بز کوهیست که به صخره ای شاخ می زند تا روزی آن را سست گرداند، شاخ

بز کوهی سست می شود و صخره آسیبی نمی بیند.

یا مانند شاعر دیگری که می گوید:

يا ناطح الجبل العالي ليثلمه أشفق على الرأس لا تشفق على الجبل.

ای کسیکه به کوه بلند شاخ می زنی تا خوردش کنی، به کوه رحم نکن اما به سرت رحم کن.

پس بیدار باشید و روش خود را تصحیح نموده، به عواقب اموریندیشید و از آنچه خداوند آن را حرام فرموده پرهیز نمائید، خداوند شما را حفظ کند و بیخشاید. از خداوند می خواهیم که ما را به آموزه هایمان سود دهد و ما را از انحراف در گفتار و کردار دور دارد، خداوند آگاه تر است.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.